

در آن بول کنند تا طبیعت کند در وی و چون بول را با این نام خوانند مستقیم  
 حال باشد با هم محل وی تا بیدار اول و در این نام فندک پس شسته را با آن نام خوانند  
 که ستمه محل باشد با هم حال **قاف** که زنده قتل قرض اللسان ای خدی اللسان من با بصر  
**قاربه سار قاف** شکر آفت که از غایت جلا دادن عضو جزو فاسد را بهر مانند غریبی  
 چکانی **قاف** شیره آن طبع است که او تندی پوست سر را بر **قاف** یادی که خردت را بشکند  
**قاف** المینی هو المصن المصنف کالسدراب و الشمدانج او المبرد العموی کاخنی و الکافور  
**قاف** قوی هو الجموح **قاف** لوسته او نولوی **قاف** زنی الرضی من زنی فید غنده  
 و لی خلد الهاء الاخصاصها بالبراة کاخنی و الحامل ج قوا **قاف** هو الفانزنا  
**قاف** عظم عظم جمل سایر عظام الدماغ **قاف** کوهیت که در اعمال امر است و که بر کرد  
 وی است چون آفتاب بروی تاب و عکس آن بر فلک زین الاخری **قاف** فایه  
 پس چون **قاف** نانت دیشبدا اشتنان و عینه ملحوظه مع فبق جاو یلسن وی  
 الادی خاصیه اسرار الباء الاضطر السوسله الشریبه منه معدل ثلث رطل الی  
 نفع رطل **قاف** هو من الجموح و وی من الادویه القابیه نفع من الترقی  
 الغشیاک مع ملاصطکی و صاء الرومان **قاف** هو عسبه لیسبه المسخواب و اقامه اغز  
 قیمة منه **قاف** بفتح اللام و کسرهما کالمذق و عذره خمالی مرخ شده و آنچه  
 که در آن علقه را بکنند و بعضی وقتها اندک با سوسه از آن است که در هر وقت  
 برین **قاف** بالاقافیه استلک من ج قوا لیل الی و الدجاج و اقوف و الحدة

در آن بر این کنند و نم و نیکو شتی بر این و منه الفواد **حرف القاف**  
**قاف** انفتت که جمکند اجزای ظاهر عضو تا مانند بی **قاف** دایه و  
 نظری که نایز و اینی بر و فوشدن است تا آن مقطر نزد انظرف و و در آن  
 نایز **قاف** بول بالفض و المذک **قاف** هو المفسد لقوام الروح و البدن اما  
 بجمعه و صورتها السخیمه کالمعوم الی فعل بالمخاصیه او لعلبه الکفیر  
 الفاعله و منه کالاصف بریمه و الفریون بحرف **قاف** الی کیکله **قاف** الی  
 هو عرقه و عقیل الذیاب و قیل انه اسقیل **قاف** نا طیر و جاقا نا طیر البون  
 و مولی بنوب عین الی الی الاجساد و قبلها للثشینه مثل الی سرب و قلعی  
 و الفضة و الذهب علی حسب طول قضیب العلیل و سعة اهدیلر صیفه  
 و یغیب فی راسه عده مقرب حتی اذا انسد بعضا شتی من الدم او الخلط  
 الغلیظ بیتی الاخر مقرب و صوف منطوم الخیط جیظا بر لیس قوی  
 و بری فی بطنه عن الواس الاخر و حکم احکامها صناعیا بحیث لا یدخل الهواء  
 ثم یدخل الایوب فی صحرای البول و یجرب الخیط یقوی فی ذی البول خلعت  
 لضر و نه الخلاء **قاف** سیاه و ذک و کاد و کرم ان مع قوا **قاف** سوسکا  
 جمی عرقه **قاف** رکان راسه انوار الزفت الطب و القارة العظله  
**قاف** حولا که در این است **قاف** شکر شد **قاف** او شسته ج قوا و یس  
 و زدی که طبایع است از آن است و بعضی که بر شکل مناسه ساخته شده

در آن